جلسه 712

چهارشنبه 17/12/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به سیره عقلائیه بود که ما چگونه اثبات کنیم که سیره عقلائیه توسط شارع مقدس امضاء شده است.

وجوهی ذکر شد برای اینکه عدم ردع و سکوت امام علیه السلام کاشف از امضاء سیره باشد. ما این وجوه را نپذیرفتیم و گفتیم تنها آن چیزی که می شود ادعا کرد این است که وظیفه ظاهریه ما عمل به سیره عقلائیه است مادامی که ردع از آن به طریق صحیح واصل نشود. این را ما یقین پیدا کردیم ولو اسم این را بگذارید که ما از مقدمات انسداد به این نتیجه می رسیم. شبیه آنچه که در باب جواز تقلید گفتند که اگر تقلید بر عامی جائز نباشد باب علم چون بر عامی منسد هست عملا مستلزم اختلال نظام مردم می شود. اینجا هم همین است، اگر ما با توجه به اینکه عمده ادله ما فقها و اصولا سیره عقلائیه است، اگر بنا باشد سیره عقلائیه حجت نباشد نظام مجتمع مختل می شود و ما یقین می کنیم وظیفه ما عمل به سیر عقلائیه است. اما اینکه احراز کنیم امضاء واقعی سیره عقلائیه را، این شاهد و دلیلی ندارد. و عجیب است که کسانی مثل مرحوم آقای صدر می گویند حتی اگر خبر صحیح بیاید بگوید لاتعمل بخبر الثقة یا نهی بکند از یک سیره عقلائیه ای، قبول نیست، چون تناسب رادع و مردوع باید حفظ بشود. شما در نهی از قیاس به یک حدیث اکتفا نکردید، تکرار کردید بارها نهی کردید در روایات از عمل به قیاس، تا این انحراف اجتماعی را از بین ببرید. خب بناء عقلائی اگر نادرست بود با یک خبر ولو صحیح که نمی شود با آن انحراف مبارزه کرد. تناسب اقتضاء می کند که تکرار بشود نهی از این عمل به بناء عقلاء در این مورد خاص.

اقول: این واقعا عجیب است. شما در تخصیص عمومات کتاب با یک خبر واحد صحیح عمومات کتاب را تخصیص می زنید. احکام اساسی دین را با یک خبر صحیح اثبات می کنید. مگر شما در مورد احکام فقهیه مهمه مثل حدیث لاتعاد که از آن قاعده استفاده کردید چند حدیث دارید. اگر می گوئید این خبر حدیث چون یکی است به گوش همه نمی رسد، خب این اخبار صحیحی که در مورد تخصیص عمومات کتاب هست در مورد احکام اساسی دین هست آنها هم ممکن بود به گوش همه نرسد، بیش از این توان متعارف ائمه علیهم السلام نبوده یا مصلحت نبوده که آنقدر تکرار بکنند که به گوش همه برسد. مهم این است که به گوش هر کسی که برسد حکم شرعی را می فهمد. به گوش هر کس برسد که امام از فلان بناء عقلاء ردع کرد، خب او می فهمد نظر مبارک امام علیه السلام را. منتهی چون گاهی مطلب مهم است دواعی بر نقل زیاد است مطلب می شود مشهور. نه اینکه خبر متعدد بشود. نه، خبر واحدی است ولکن مشهور می شود و مشهور به آن عمل می کنند. کما اینکه در ردع از عمل به خبر ثقه در موضوعات ادعا می شود که همینطور است که آن روایت مسعدة بن صدقة که گفته است که باید بینه قائم بشود تا ما از اصالة الحل رفع ید کنیم، الاشیاء کلها علی هذا حتی تقوم به البینة خب مشهور به آن عمل کرده اند. شما اول می گوئید این روایت مسعدة بن صدقة که می گوید الاشیاء کلها علی هذا (أی علی اصالة الحل) حتی تقوم به البینة ضعیف السند است، بعد که مواجه می شوید با این اشکال که شاید صادر شده است، احتمال صدور این روایت که هست یعنی احتمال صدور رادع از عمل به خبر ثقه در موضوعات است. چون این روایت می گوید بینه باید قائم بشود تا ما از قاعده حل در شبهات موضوعیه رفع ید کنیم. بعد می گوئید خب باشد ما اشکال ضعف سند چندان برایمان مهم نیست. حتی اگر خبر صحیح هم بود ما یک خبر صحیح را رادع نمی دانستیم از سیره عقلائیه، چون تناسب بین رادع و مردوع باید حفظ بشود.

این حرفها درست نیست. یعنی چی تناسب رادع ومردوع حفظ بشود؟ یک وقت عموماتی است که اگر به عرف بگوئیم منصرف می داند، مثل رفع ما لایعلمون را به عرف بگوئیم منصرف می داند از موارد قیام خبر ثقه بر تکلیف، بله، چون منصرف می داند عرف رفع ما لایعلمون را از موارد قیام حجت عقلائیه بر ثبوت تکلیف. به وسیله این رفع ما لایعلمون نمی شود ردع کرد از عمل به خبر ثقه، چون منصرف می بیند عرف از این مورد. اما خبر صحیح در خصوص این مورد ما بگوئیم چون یک خبر است تناسب ندارد رادع ومردوع؟ مگر بقیه احکام دین که در روایات ما بیان شده چند بار تکرار شده است. این بحث قیاس وعمل به رأی را اینقدر برجسته اش نکنیم که بگوئیم روایات زیاد دارد پس بینید در ردع از یک انحراف اجتماعی چقدر روایت وارد می شده است. اگر بنا بود که سایر سیر عقلائیه هم انحراف بود از نظر شارع، آنجا هم باید روایت زیاد تکرار بشود. نه این درست نیست. اولا یک سری تکرارها زمینه داشته. شرائط پیش می آمده امام تکرار می کرده نهی از عمل به قیاس را. ابان قیاس می کرد امام به او می فرمود قیاس نکن. ابوحنیفه قیاس می کرد امام به او هم می فرمود قیاس نکن. مثل این می ماند که شما زیاد تکرار می کنید که انگشتر طلا دست نکن. کسانی که با شما هستند می بینند هر کجا رفتید به این می گوئید انگشتر طلا دست نکن، به آن می گوئید انگشتر طلا دست نکن، یا به خانمها می گوئی خانم حجابت را حفظ کن، بعد می گویند ما با ایشان بودیم ده ها مورد نهی کرد از پوشیدن انگشتر طلا توسط مردان، از بدحجابی توسط زنان، معلوم می شود که این حکم خیلی مهم است. نه، مبتلابه شما بود. یک بار هم به کسی نگفتید که مشروب نخور چون مشروب خوری ندیدید که بگوئید. حالا در روایات ما هم که از قیاس نهی کرده اند چون مورد ابتلاء بود که طرف داشت قیاس می کرد امام بفرماید قیاس نکن.

علاوه بر اینکه عمل به قیاس یک انحراف اساسی در دین به وجود می آورد. إن السنة إذا قیست محق الدین. اما بعض سیر عقلائیه اینطور نیست. حالا عقلاء در بیع نسیه قائل به خیار فسخ باشند اگر مشتری دیر کرد در پرداخت پول از وقت مقرر، شارع هم طبق نظر مشهور که می گویند این بایع خیاری ندارد مگر صریحا در ضمن بیع بگوید، خب شاید هم نظر مبارک امام علیه السلام موافق همین نظر مشهور بوده، ولی حالا لازم است مدام تکرار بکند این مطلب را؟ به مردم بگوید ایها الناس در تأخیر ثمن در غیر آن مورد نص که بیع حالّ است مشتری مبیع را تحویل نمی گیرد ثمن را تحویل نمی دهد می رود که ثمن را بیاورد تا سه روز بیع لازم است بعد بایع حق فسخ خواهد داشت. حالا امام تکرار نکرده این مطلب را که فقط خیار تأخیر در مورد همین نص است نه در مورد بیع نسیه، بگوئیم پس این موافق است با بناء عقلاء بر خیار تأخیر مطلقا، اگر موافق نبود باید تکرار می کرد؟ حالا تکرار نکرد، یک عده از روی غفلت عمل می کنند به بناء عقلاء ومعذور هستند. انحراف اساسی دینی که در جامعه به وجود نمی آید.

یا همین مثال عمل به خبر ثقه و عمل به ظهور، خب اصل خبر ثقه که مشکل ندارد عمل به آن. اصل عمل به خبر ثقه که مشکل ندارد. آن سعه وضیق عمل به خبر ثقه است که محل نزاع و بحث است. و الا خبر ثقه ای که نوعا مفید وثوق و اطمینان است مشکلی ندارد. ظهوری که نوعا مفید وثوق واطمینان است مشکلی ندارد. مشکلی اگر هست آن مواردی است که وثوق پیدا نمی کنیم از این خبر ثقه یا از این ظهور. حالا عمل بکنیم به این ظهور بر اساس همان ارتکاز عقلائی، آیا یک انحراف اساسی در دین است و یک بدعتی در دین است مثل قیاس که با آن مبارزه بشود. همچنین چیزی نیست.

خلاصه عرض ما این استکه: تا ردع واصل نشود بطریق معتبر ولو خبر صحیح واحد، ما به مقدمات انسداد یقین پیدا کردیم که امام علیه السلام ما را محول کرده است به همین بناءهای عقلائی. والا راه منسد می شود در عمل به دین. احتیاط هم که قطعا طریقی نیست که شارع آن را پیشنهاد کند برای مکلفین، چون احتیاط هم موجب حرج هست وهم موجب اختلال نظام خواهد بود.

البته ما نمی گوئیم که با سکوت امام امضاء واقعا ثابت می شود تا شما بگوئید شک در سکوت امام مشکل ایجاد می کند. شاید این خبر صحیح باشد و امام سکوت نکرد. می گوئیم نه، ما وظیفه ظاهریه مان طبق این مقدمات انسداد این است که از روش ائمه که کم سخن گفته اند و در خیلی از مجالات مطلبی نفرموده اند فهمیده ایم که ما را ارجاع داده اند به بناء عقلاء. وظیفه ظاهریه ما این است که به بناء عقلاء عمل کنیم مگر حجتی بر خلاف پیدا بشود.

مطلب: گاهی احکام تکلیفی است، اصلا وقتی ما یقین می کنیم شارع سکوت کرده، این معنایش این است که یقین پیدا می کنیم که غرض لزومی ندارد که ما به آن عمل کنیم. مثلا بناء عقلاء بر حلیت شرب حلیب هست. یا بناء عقلاء بر حیازت مباحات است که حکم وضعی است ولی مستتبع حکم تکلیفی است که می تواند شخص در آن مالی که حیازت کرده تصرف کند، وائمه سکوت کرده اند. اگر هیچ بیانی نباشد نه بیان بر حکم واقعی و نه بیان بر حکم ظاهری مثل استصحاب حرمت، یقین پیدا می کنیم که این حکم به حد فعلیت و غرض لزومی نرسیده است. مولائی که حکم جعل می کند ولی به ایّ نحو من الانحاء ابلاغ نمی کند این کاشف از این است که الزامی نمی بیند که مردم به این حکم عمل بکنند. مولائی که نمی گوید برو آب بیاور و می توانسته بگوید، این اصلا نیاز به برائت ندارد. خب مولا من که در حضورت بودم می توانستی بگوئی برو آب بیاور، همینکه نمی گوئی برو آب بیاور این معلوم است که غرض لزومی نداری که من آب بیاورم. یک وقت شاید گفتی به من نرسیده، بله، یک وقت شاید نمی توانی بگوئی بله، آنجا باید رجوع کنم به برائت. اما می توانستی بگوئی ولی نگفتی خب نیاز به رفع ما لایعلمون هم نیست، یقین پیدا می کنیم که غرض لزومی نداری. اینکه در روایت داریم که إن الله سکت عن اشیاء لم یسکت عنها نسیانا فلاتتکلفوها مصداق بارزش همین است که خدا سکوت کرد از بیان بعض احکام. اگر نیاز بود وغرض لزومی بود می گفت، ولی نگفت. این اصلا دیگر نیاز به اصل عملی هم نیست. ما علم پیدا می کنیم که غرض لزومی ندارد. این هم در یک سری موارد به درد می خورد، البته در جائی که بیان ولو بر حکم ظاهری نداشته باشیم. جایی که استصحاب مثلا حرمت داریم آنجا شاید شارع سکوت کرده است از بیان حرمت واقعیه بخاطر اینکه اعتماد کرده به همین استصحاب حرمت. آنجا را ما نمی گوئیم. اما جائی که هیچ بیانی بر حرمت مثلا نداریم لاواقعا و لاظاهر و قطعا امام بیان نکرده، آنجا را ما می گوئیم که معلوم می شود که غرض لزومی بر طبق حکم واقعی نبوده است. احکامی که آنها را بیان نکرده اند و امام زمان عجل الله فرجه الشریف می خواهند بیان کنند معلوم است که الان فعلی نیست دیگر، یعنی غرض لزومی بر طبقش نیست، آنها نیاز به برائت هم ندارد. معلوم می شود که ما همان روشی که داریم باید عمل کنیم.

وجه پنجم: گفته می شود در ابتدای اسلام شارع همه سیره های عقلائیه را امضاء کرده است. آقای صدر هم در عباراتش دارد که می گوید در ابتدای شریعت وبعثت پیامبر که سکوت کرد تمام سیره های عقلائیه را امضاء کرد. ولذا اگر بعدا شک بکنیم که آیا آیه لاتقف ما لیس لک به علم رادع از حجیت خبر ثقه هست یا نیست استصحاب می کنیم بقاء حیت شرعیه خبر ثقه را که در ابتداء بعثت امضاء شد.

اقول: ما از ابتداء بعثت خبر نداریم. شاید امکان عرفی ردع نبود با توجه به اینکه مردم حدیث العهد به اسلام بودند و مصلحت در دفعیت بیان نبود بلکه مصلحت در تدرج بیان بود. مردم در اصل اسلام و بت پرستی مشکل داشتند، می گفت یک مدتی اجازه بده من به بت پرستی خودم ادامه بدهم. مردم مشکل توحید داشتند بعد ما بیائیم بگوئیم چرا پیغمبر راجع به فلان سیره عقلائیه ردع نکرد؟ حالا که ردع نکرده معلوم می شود که امضاء کرده است. این حرف درستی نیست.

آقای آسید سعید حکیم حفظه الله در کتاب المحکم گفته اند ما از بعض روایات استفاده می کنیم که اسلام احکام شرایع سابقه را الغاء کرد وابتدا هم دو تا حکم بیشتر نداشت: 1- ایمان به وحدانیت خدا، 2- ایمان به رسالت نبی اکرم. حکم دیگری نداشتیم. طبعا یعنی اسلام فقط می شود دو تا حکم. بعدش اگر شک کردیم حکم جدیدی آمد یا نه، می توانیم استصحاب کنیم که حکم جدیدی نیامد.

ایشان این را در استصحاب احکام شرایع سابقه استفاده کرده است که استصحاب جاری نیست چون آن احکام الغاء شد و حکم جدیدی هم که دو تا بیشتر نبود، تدریجا یک سری احکام اضافه شد. شک که بکنیم در یک حکمی دیگر نمی توانیم استصحاب کنیم بقاء آن حکم را ولو از شرایع سابقه. اصل عدم آن حکم است.

ممکن است در بحث سیر عقلائیه هم از این مطلب استفاده بشود که اسلام روز اولی که آمد گفت ایمان به وحدانیت خدا و ایمان به رسالت نبی اکرم، والسلام. قولوا لا اله الا الله تفلحوا، هر کار دیگری کردید مهم نیست، به هر بناء عقلائی عمل کردید ما قبول داریم مخالف نیستیم. فقط ایمان به وحدانیت خدا وایمان به رسالت نبی اکرم. ایشان دو تا روایت مطرح می کند:

روایت اول: روایت محمد بن سالم عن ابی جعفر علیه السلام: بعث الانبیاء الی قومهم بشهادة أن لا اله الا الله ... ثم بعث الله محمدا صلی الله علیه وآله وهو بمکة عشر سنین فلم یمت بمکة فی تلک العشر سنین احد یشهد أن لا اله الا الله و أن محمدا رسول الله الا ادخله الله الجنة باقراره و لم یعذب الله احدا ممن مات و هو متبع لمحمد صلی الله علیه وآله علی ذلک. بعد دارد: فما اذن الله لمحمد صلی الله علیه وآله فی الخروج من مکة الی المدینة بنی الاسلام علی خمس وانزل علیه الحدود وقسمة الفرائض واخبره بالمعاصی. قبل از هجرت روایت می گوید هر چه خدا فرموده بود اینها ادب و موعظه بود مثل: وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا. اینها در مکه نازل شد، اما اینها ادب بود موعظه بود تعلیم بود. خدا وعید به عقاب نداد. از هجرت به بعد بنی الاسلام علی خمس وانزل الحدود وقسمة الفرائض و اخبره بالمعاصی. یعنی اول اسلام، اسلام هیچ مشکلی با هیچ چیز نداشت، یعنی حتی با بناء های عقلائی هیچ مشکلی نداشت، فقط دو چیز برای اسلام مهم بود: شهادة ان لا اله الا الله وأن محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله.

می گوید البته این روایت ضعیف السند است.

روایت دوم: ولی یک روایت صحیحه پیدا کردیم، در رابطه با اسلام ابوذر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پیامبر به او فرمود: أنا رسول الله، یا اباذر انطلق الی بلادک و کن بها حتی یظهر امری. قال ابوذر فانطلقت وبقیت ببلادی حتی ظهر رسول الله فأتیته.

خب ابوذر وقتی مسلمان شد پیامبر به او هیچی نفرمود، فرمود برو در آن منطقه خودت تا امر من آشکار بشود.

گفته می شود که اگر ابوذر غیر از اسلام آوردن وظیفه دیگری داشت پیامبر به او می فرمود .ولی پیغمبر هیچ چیزی به او نفرمود. شما هم که می گوئید ارشاد جاهل واجب است، پیامبر هیچ ارشاد جاهل نکرد. پس معلوم می شود چیزی نبود که پیامبر بفرماید، فقط اسلام همین بعد توحید و رسالت را داشت و نسبت به بقیه اشیاء هیچ حرفی نداشت. طبعا مخالف سیره عقلائیه هم نباید باشد، چون مخالفت با سیره عقلاء هم خودش حرف و حکم است.

بعد ایشان می فرماید: اتفاقا همینکه در ابتداء اسلام، اسلام این احکام را نداشته باشد موافق با اعتبار است. ابتدا که اسلام می آید باید ریشه و اصول را درست کند، بعد آرام آرام که اصول داشت درست می شد به فروع پرداخته بشود. در کشورهایی هم که انقلاب می شود روز اول به فکر این هستند که حکومت را تثبیت کنند، بعد از مدتی می گویند رفراندوم بکنیم قانون اساسی بنویسیم. اسلام باید نظام خودش را تثبیت می کرد بعد فروع را تشریع می کرد.

اقول: این فرمایش ایشان ناتمام است. اولا: حتی در آن موردی که خود ایشان استفاده کرده که گفته احکام شرایع سابقه نسخ شد و اسلام حکم جدیدی غیر از توحید و رسالت در ابتدا نداشت. می گوئیم این را از کجا استفاده کردید؟ آن روایت محمد بن سالم که خودتان هم گفتید ضعیف السند است. صحیحه ابی بصیر هم پیغمبر به ابوذر چیزی نفرمود، نه اینکه فرمود حکمی ما نداریم غیر از شهادتین. این می شود عدم البیان، نه عدم وجود التشریع واقعا.

ثانیا: اگر کسی بخواهد از این روایات در بحث ما استفاده کند، فوقش از این روایات استفاده می شود که اسلام در ابتداء تشریع مخالف سیره عقلائیه نداشت، اما نه اینکه تشریع موافق سیره عقلائیه داشت. امضاء سیره عقلائیه یعنی جعل حکم مماثل، یعنی اسلام تشریع کند کتشریع العقلاء، فوقش این می شود که در ابتداء اسلام تشریع مخالف سیره عقلاء نداشتیم، اما امضاء سیره عقلاء یعنی تشریع موافق سیره عقلاء. این مهم است. بله فوقش این روایت محمد بن سالم اگر ثابت بشود معلوم می شود که اهمال بود نسبت به غیر شهادتین در ابتداء اسلام، نه اینکه امضاء بود نسبت به سیره عقلائیه و تشریع موافق سیره عقلائیه بود. بله طبیعی است مردمی که در مکه می مردند شهادتین گفته بودند بهشت می رفتند، چون بیش از این مهمل بود. نه اینکه اسلام تشریع موافق سیره عقلائیه داشت. نه اینکه اسلام ترخیص داده بود در شرب خمر. نه، اسلام مهمل گذاشته بود فعلا شرب خمر را. در ابتداء اسلام، اسلام غرض لزومی نداشته که شما بر خلاف سیره عقلائیه عمل کنید. نه، اگر موافق سیره عقلائیه هم عمل می کردید اسلام مزاحم شما نمی شد، نه اینکه تأیید می کرد کار شما را. مثل کودکی که می رود در کوچه بازی می کند که مورد تأیید شما نیست مثلا، شما اگر مزاحم او نشوید این مساوی نیست با اینکه کار او را تأیید کنید. ولذا ما در مورد صبی گفته ایم که اسلام که ترخیص نمی دهد در مورد صبی در ارتکاب حرام که شما مرخصی در ارتکاب قبیح در ارتکاب ظلم. ابدا. قبیح است که شارع به صبی ممیز بگوید به تو اذن دادم که ظلم بکنی. مهمل است، کالبهائم هستی. نسبت به صبی میمز این است دیگر. آنوقت در زمان ابتداء بعثت هم مردم در این بعد مهمل گذاشته شده بودند، نه اینکه به آنها گفته بودند بروید به سیره عقلائیه عمل کنید، بروید شرب خمر کنید. این حرفها نبوده است.

پس از این روایات استفاده این نمی شود که اسلام در ابتداء سیره های عقلائیه را امضاء کرده است. و اینکه قولوا لااله الا الله تفلحوا معنایش این نیست که دیگر من از شما فقط می خواهم که لااله الا الله بگوئید. تفلحوا یعنی لا الا الا الله بگوئید این باعث می شود که به رستگاری برسید. چرا؟ برای اینکه وقتی گفتی لا اله الا الله آنوقت به تو می گوئیم که حالا که لا اله الا الله گفتی تا آخرش برو، نماز هم گفتیم بخوان، روزه هم گفتیم بگیر. نه اینکه شما لا اله الا الله بگوئید دیگر هر چه کردید مهم نیست تفلحوا. این متفاهم عرفی نیست. بلکه یعنی راه فلاح این است، اما نه اینکه این را بگوئید هیچ کار دیگری نکنید رستگار می شوید.

علاوه بر اینکه الکلام الکلام در آن زمان بیش از لا اله الا الله گفتن از مردم نمی خواستند، اما معنایش این نبود که امضاء کرده اند جمیع سیر عقلائیه را.

پس این بیان درست نیست.

بقیة الکلام انشاءالله روز شنبه.